

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس  
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر  
۰۷ اپریل ۲۰۱۶

## گروگان نزد خمینی

۵



به ادامه گذشته:

دشمنان دینی شاه بی‌میل نبودند که به دروغ جنگ روانی از خود بسازند و پخش کنند. مثلاً یکبار در خلال تظاهرات در تهران در دَوم دسمبر ۱۹۷۸ وقتی که ملاهای بنیادگرا نتوانستند آشوب را به حدی که می‌خواستند بکشاند، نواری پر از سروصدا و گریه و زاری و با صدای گلوله تفنگ ماهرانه آماده کرده و از مساجد به وسیله بلندگو پخش کردند. چندین ساعت بعد خبرنگاران بی‌بی‌سی، همان برنامه تظاهرات دَوم دسمبر در ایران را که سروصدای وسایل الکترونیک ملاها نیز در آن به‌گوش می‌رسید، پخش می‌کرد. روز بعد، مردمی که از خانه‌هایشان به طرف محل تظاهرات روز قبل آمدند، رنگ سرخ را که به دستور ملاها به جای خون بر روی اسفالت خیابان‌ها ریخته شده بود، دیدند. همه‌کس می‌داند که تاکتیک‌های این چنینی که بر روی احساسات مردم ایران بدرستی تأثیرگذار بود، به وسیله ملاهای بی‌سواد و ناآگاه ابداع نشده بود. در واشنگتن، اکنون، آخرین دستور جانشینی آیت‌الله به جای شاه، داده شده بود. در ماه نومبر دولت کارتر اعلام کرد که جورج بال از کمیسیون تراس لئرال و از جامعه بیلدبرگ را در رأس گروهی به عنوان سرپرست مخصوص شورای امنیت ملی آمریکا، به ایران و خلیج فارس مأموریت داده است.

جورج بال که از مدتها پیش به عنوان مبلغ حقوق بشری مافیائی ضد شاه مشهور بود، حامل اعلان علنی مرگ رژیم پهلوی گردید، و پیشنهاد کرد که آمریکا پشتیبانی خود را از شاه قطع کند و با مخالفان رژیم تماس برقرار کند. در اوایل جنوری ۱۹۷۹، در ملاقات سران کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و المان غربی در گوادلوپ، دولت ایالات متحده

رسماً به متحدین خود اعلام کرد که دیگر سعی نمی‌کند تا شاه را در قدرت نگه دارد. با گذاشتن «ورق مهمّ اسلامی» بر روی میز، از این به بعد فقط نیاز به زمان بود تا شاه از سلطنت برکنار شود.

شاه ایران، در روند بازتاب حوادثی که رژیم او را نابود کرد بعداً در کتاب خاطراتش «پاسخ به تاریخ» نوشت: «در آن وقت نمی‌دانستم، شاید هم نمی‌خواستم که بدانم ولی اکنون برای من روشن است که امریکائی‌ها می‌خواستند که رژیم من سرنگون شود. مطمئناً این آن چیزی بود که مبلغین حقوق بشر در وزارت خارجه امریکا می‌خواستند، و ظاهراً سایروس ونس مسؤول وزارت خارجه توافق کرده بود. به این دلیل می‌گوئیم ظاهراً، زیرا هیچ‌وقت به من، هیچ مطلبی درباره شکاف در دولت کارتر بر سر سیاست ایران و امیدهایی که مقامات امریکائی به جمهوری اسلامی به عنوان پناه بردن در مقابل هجوم کمونیستها بسته بودند، گفته نشد.»

«برای مثال، زمانی که کارتر به طور ناگهانی تصمیم گرفت که جورج بال معاون سابق وزارت امور خارجه را به کاخ سفید فرا بخواند و او را مشاور خود در امور ایران تعیین نماید، به چه نتیجه‌ای از این سیاست کارتر باید برسیم؟ من فقط می‌دانستم که جورج بال دوست من نیست و او بر روی گزارش مخصوصی در مورد ایران کار می‌کند. هیچ کس اصلاً به من اطلاع نداد که این گزارش چه موضوعاتی در مورد ایران را در بر می‌گیرد، من حتی کاری به نتیجه‌اش نداشتم. ماه‌ها بعد در تبعید آنها را خواندم و آنچه را که شک و تردید داشتم، برآیند تأیید شد. بال در بین امریکائی‌هایی بود که می‌خواست مرا و نتیجتاً کشورم را کنار بگذارد.»

در این لحظه، نقش فرانسه نیز حیاتی و مهم شد. فرانسه و المان غربی به خوبی آگاه بودند که رژیم خمینی به طور جدی منطقه خلیج فارس را ناآرام خواهد کرد. و تهیه نفت نیز برایشان به خطر خواهد افتاد. آنها همچنین می‌دانستند که استفاده از کاربرد خمینی بهانه‌ای بیش نیست که ارتش امریکا موقعیت خود را در منطقه اقیانوس هند گسترش داده و در این حالت ممکن است که تعادل استراتژیک جهان را به نفع خود به هم زند و به نظر پاریس و بن این احتمال هست که به جنگ جهانی سوم نیز بینجامد. از دیدگاه دولت فرانسه خمینی کارت خیلی ناپایداری برای این بازی سیاسی بود و احتمال داشت که به از هم‌پاشیدگی و تجزیه تمامی خاورمیانه بینجامد. فرانسه قبلاً یک خطای احمقانه کرده بود که ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه می‌باید از آن پشیمان باشد. وقتی که دولت عراق آیت‌الله خمینی را در نجف در خانه‌اش زندانی کرده بود، فرانسه بدون هیچ توجیهی به خمینی پناهندگی داد. بر طبق گزارشی، تصمیم فرانسه با مشورت شاه انجام گرفت، او به ژیسکار دستن گفته بود که پاریس ممکن است بهتر بتواند حرکات خمینی را کنترل کند، تا این که در یک کشور عربی مانند لیبیا مستقر شود. به هر دلیلی، البته بخشی به خاطر خودش، دولت فرانسه به خمینی اجازه ورود به کشور فرانسه را داد و در نوفل لو شاتو، نزدیک پاریس مستقر شد. یک‌شنبه در اکتوبر ۱۹۷۸ آیت‌الله آوازه جهانی یافت، و با نشریات بین‌المللی روزانه مصاحبه انجام می‌داد. دولت فرانسه تأثیرپذیری رسانه‌های الکترونیک را کم اهمیت گرفته بود. رفت و آمدهای مداوم مأموران امریکائی و انگلیس در محل اقامت خمینی ادامه داشت، اینها آخرین قرارها و ترتیبات را برای انتقال قدرت به آیت‌الله برقرار می‌کردند.

در میان مهمانان خمینی رمزی کلارک دادستان کل سابق ایالات متحده، جوزف مالون رئیس پیشین سازمان سیا در بیروت که رابطه نزدیکی هم با سازمان جاسوسی بریتانیا داشت، زیگموند ناگورسکی، که عضو شورای روابط خارجی نیویورک است و بسیاری افراد دیگر نیز بودند. سناریوی انگلیس - امریکائی برای تجزیه خاورمیانه غیرقابل توقف به نظر می‌رسید. اما فرانسه و متحدینش آخرین شانس خود را به کار می‌گرفتند. در ششم جنوری ۱۹۷۹ شاه، شاپور بختیار را که یکی از اعضای مورد احترام جبهه ملی بود به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد. دولت بختیار آخرین امید برای جلوگیری از هرج و مرج در ایران بود. دکتر بختیار خودش رابطه نزدیکی با فرانسه داشت و بین ایرانیان ملی‌گرا

از احترام بالائی برخوردار بود. او در زمان شاه به خاطر نقشی که در میان مخالفان دموکرات داشته زندانی شده بود، ولی هیچ تماس و ارتباطی با روحانیون بنیادگرا و مرتجع نداشته است. در دوران جنگ دوّم جهانی، او در نیروهای آزاد فرانسه علیه نازی‌ها جنگیده است و پسرش حالا از اعضای مأمورین اطلاعاتی فرانسه است. حال به عهده بختیار است که یک وفاق ملی با فکر سلیم ترتیب دهد تا از لغزش قدرت به دست ملاحای قرون تاریک اندیشی جلوگیری کند. اگر او توانسته بود دولتی را تشکیل دهد، شاید می‌توانست جلو خمینی را از رسیدن به قدرت بگیرد، هیچ‌کس او را دست‌نشانده شاه محسوب نمی‌کرد. دولت فرانسه و تمام متحدین کشورهای اروپای غربی نیز حاضر به کمک او شدند. بختیار در یک مصاحبه بعد از تشکیل کابینه‌اش گفت: «وقتی در سال ۱۹۴۰ شارلز دوگل از پلکان هواپیمای ساده خود بالا رفت که به لندن برود، او نیز نسبت به موفقیتش مطمئن نبود.»

حدود دو هفته پیش بختیار و داریوش فروهر عضو دیگر جبهه ملی با هم متحد شده بودند. جبهه ملی گروه اصلی مخالفان غیر روحانی شاه است که توسط محمد مصدق در سال‌های دهه ۱۹۴۰ تأسیس شده است. از فروهر در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ درخواست شده بود که از تلاش‌های نخست‌وزیر صدیقی برای تشکیل کابینه پشتیبانی کند، اما کوشش صدیقی به جایی نرسید، و سپس بختیار شغل نخست‌وزیری را به تن کرد. در سوم جنوری ۱۹۷۹ لندون اچ لاروش در امریکا، از تمام دولت‌های جهان درخواست کرد که از بختیار برای تشکیل یک دولت مشروطه قانونی پشتیبانی کامل کنند. در طول پنج هفته‌ای که بختیار به عنوان نخست‌وزیر خدمت کرد، او سهامت زیادی از خود نشان داد که نگذارد ایران به مغاک خمینی گرفتار شود. به دلیل همین تلاشش او توسط رهبر جبهه ملی کریم سنجابی، از جبهه ملی اخراج شد، کریم سنجابی یک ساده اندیش فرصت‌طلب بود که پیشاپیش تصمیم گرفت که بختیار نمی‌تواند موفق شود و در عوض به پاریس مسافرت کرد و با خمینی قرارداد اتحاد امضاء کرد.

(به پادشاه آن، سنجابی بعداً به‌مدت کوتاهی به عنوان وزیر امور خارجه خمینی خدمت کرد تا این که مجبور به استعفاء شد و یزدی پُست او را پر کرد.) بختیار به اشتباه سنجابی خنده‌اش گرفت و او را ترغیب کرد که از خمینی قطع رابطه کند و به گروه بختیار برگردد. «اگر کریم سنجابی که مرا به طرز خیلی مضحکی از جبهه ملی کنار گذاشته است، مقام ریاست شورای نایب‌السلطنه را قبول کند، اوضاع بهتر خواهد شد. این پُست برای او در نظر گرفته شده است.» ولی سنجابی قبول نکرد.

بختیار همچنین در مورد کنترل ارتش به وسیله نخست‌وزیر با شاه به توافق رسید. شاه از این که کنترل کامل ارتش را به بختیار بدهد اکراه داشت، بنابراین خواستار ابقای تشریفاتی عنوان رئیس کل نیروهای مسلح گردید. برای این که بختیار هم موقعیت خود را در نیروهای مسلح محکم کند از جنرال فریدون جم که قبلاً رئیس ارتش بود و یک سال قبل به وسیله شاه کنار گذاشته شده بود، درخواست کرد که از خارج به ایران برگردد و پست وزارت دفاع را به عهده بگیرد. جم بسیار مورد احترام نیروهای مسلح بود و به بختیار به خوبی کمک می‌کرد که از پشتیبانی ارتش برخوردار باشد. به محض این که دولت بختیار به وسیله مجلس تأیید شد، او یک سری کارهای رفومی را شروع کرد، که از آن جمله، او تمام منافع شرکت نفت انگلیس و کنسرسیوم را در ایران ملی اعلام کرد، حکومت نظامی را لغو کرد، ساواک رژیم شاه را منحل کرد، ایران را از سازمان سنتو بیرون کشید و اعلام کرد که ایران دیگر به عنوان «ژاندارم منطقه در خلیج» نخواهد بود. او همچنین اعلام کرد که اردشیر زاهدی را از مقام سفیر ایران در امریکا کنار خواهد گذاشت.

داستان زاهدی بسیار شگرف است. گرچه زاهدی به عنوان سفیر شاه به واشنگتن منصوب شده بود، اما چند ماه قبل از انقلاب او به تهران برگشته بود، تا دائماً در کنار شاه باشد. بسیاری افراد من جمله فریدون هویدا سفیر پیشین ایران در سازمان ملل اشاره کردند که زاهدی بخشی از توطئه خمینی بوده است و از موقعیتش برای اطلاع‌رسانی غلط به شاه

استفاده می‌کرده است. معلوم نبود که شاه به او اعتماد داشت یا نه، اما آنچه که واضح است این است که زاهدی روزانه یک یا دو بار با زیگنیو برژینسکی در واشنگتن تلفونی صحبت می‌کرده و از طریق زاهدی مداوم دستورات برژینسکی به شاه تحت محاصره، منتقل می‌شد. همزمان دیوید اعران نزدیکترین دوست برژینسکی، مسوول ترتیب دادن گروهی از مشاوران نزدیک و طرفدار خمینی و «متخصص در امور ایران» شد. این گروه شامل مروین زونیز، ریچارد کاتم، جیمز بیل و مانند اینها بودند. اعران همچنین به عنوان رابط با واران کریستفر و رمزی کلارک (رئیس سابق کریستفر) در وزارت امور خارجه کار کرده بود.

بختیار با دو گروه از مخالفان درگیر بود، از یک طرف ملاها و چپ‌های رادیکال پشتیبان خمینی دائماً علیه بختیار تحریک می‌کردند و از طرف دیگر، نظامی‌های محافظه‌کار که به شدت به شاه وفادار بودند و مرتباً تهدید به کودتای نظامی علیه بختیار و به پشتیبانی از شاه می‌کردند. جنرال‌هایی که از نظر سیاسی ناآگاه بودند، قادر نبودند که باور کنند که دولت امریکا از خمینی پشتیبانی می‌کند، بدین جهت در انتظار دستورات از طرف شاه و «امریکائی‌ها» بودند که کودتا کنند، که اصلاً به وقوع نپیوست. مابقی ارتش نیز منتظر آن بودند که به خمینی بپیوندند.

بختیار مرتباً در حال مذاکره با نیروهای مختلف بود تا شاید یک اتحاد مطمئن با بعضی نیروها به دست آورد که از دولت پشتیبانی کنند و تا لحظه آخر شانس موفقیت برایش وجود داشت. آیت‌الله شریعتمداری که از احترام زیادی برخوردار بود، اشاره کرد که او و چندین میلیون از پیروانش آماده پشتیبانی از بختیار به عنوان دولت دوران انتقال هستند، تعدادی از اعضای جبهه ملی و تعداد بیشماری از اعضای ارتش نیز موافقت خود را اعلام کردند. «به نظر بختیار اگر روحانیون اداره ایران را به دست بگیرند، آنوقت ایران به قرون و دوران تاریک گذشته برخواهد گشت.» او اعلام کرد که: «من تجزیه کشور را قبول نخواهم کرد و نسبت به هر کس که یکپارچگی و اتحاد ایران را مورد تهدید قرار دهد بسختی برخورد خواهم کرد. اگر چند هفته‌ای، حدود دو ماه کشور و مردم در آرامش باشند، می‌توانم تولیدات صنعتی را شروع کرده و قراردادهای تازه‌ای با تمام اعتصاب‌کننده‌ها ببندم.» بختیار با تأکید گفت که: «اگر خمینی از من درخواست کند که استعفاء بدهم، آنوقت باید به او بگویم برو خفه شو.» اما ائتلاف بختیار پیشاپیش، شروع به فروپاشی کرد. جنرال جم، پُست وزارت دفاع را قبول نکرد و به لندن برگشت. او معتقد بود که کوشش بختیار به جایی نخواهد رسید. وزرای دیگر من جمله وزیر دادگستری نیز استعفاء دادند.

خمینی در پاریس هرگونه همکاری با دولت بختیار را رد کرد و درخواست تظاهرات عمومی در خیابان‌ها علیه بختیار را کرد. هرج و مرج زیاد شده بود. خلاف پیشنهاد بسیاری از سران کشور، خمینی در اوّل فبروری ۱۹۷۹ با یک خوشامدگویی پر هیاهو و بی‌سابقه که پشتیبانانش ترتیب داده بودند به ایران بازگشت. ظرف چندین ساعت، دولت بختیار را غیرقانونی خواند و دولت ملاهای دیوانه و مشاورین‌شان یزدی، قطب‌زاده و غیره را اعلام کرد.

درست قبل از بازگشت خمینی به ایران، یک مهمان از امریکا به تهران آمد که در تظاهرات ضد امریکائی شرکت کند، رمزی کلارک فرستاده مخصوص دولت کارتر زیر شعارهای «مرگ بر امریکا!» در تظاهرات شرکت کرد و پشتیبانی کامل خود را از خمینی اعلام کرد. سپس او از تهران به پاریس پرواز کرد و با آیت‌الله ملاقات کرد. بعد از مذاکره با خمینی، کلارک برای اعلان بیانیه حیرت‌انگیز خود در تاریخ امریکا، در صحنه ظاهر شد و گفت: «آیت‌الله خمینی و من آرزو مندیم که مردم ایالات متحده و رئیس‌جمهور کارتر به خواسته ما احترام بگذارند و ایالات متحده هیچ‌گونه دخالتی به وسیله ارتش، یا مشاوران امریکائی سی.آی.ا. (سیا) و یا به وسیله پشتیبانی کردن از بختیار در ایران نمی‌کند و این اجازه را برای ملت ایران قائل است که خودشان سر نوشت خود را تعیین کنند.»

تا نهم فیروزی ۱۹۷۹، کمی بیش از یک هفته بعد از بازگشت خمینی به تهران، تقریباً بختیار موفق شد که با مهدی بازرگان مسؤول دولت موقت خمینی که نسبتاً میانه‌رو، ولی در ارتباط قوی با اخوان المسلمین بود به موافقت برسد. بختیار با بازرگان به یک موافقت موقت رسید که بازرگان قیام را متوقف کرده و نوعی دولت اتحاد ملی به وجود آورد. در همان روز، از طرفی، اولین مقاومت مسلحانه سازمان یافته در میان پایگاه نیروی هوایی خارج از تهران به وقوع پیوست. ناگهان به وسیله گروهی از تکنسین‌های نیروی هوایی تعداد زیادی اسلحه مصادره شد. ده‌ها هزار اسلحه اتوماتیک به جمعیت شورشی داده شد. از ترس گسترش نافرمانی عمومی، بختیار به نیروی هوایی دستور داد که یک انبار دیگر اسلحه را با ۲۰۰ هزار تفنگ و مسلسل بمباران کنند و به ارتش دستور داد که به خیابان‌ها رفته و قیام را سرکوب کنند. البته ارتش حرکت نکرد و تهران فلج شد، در حالی که مردم مسلحانه با نیروهای نظامی در تهران و شهرها می‌جنگیدند. با این حال هیچ فرمانده نظامی به نیروهای نظامی فرمان آتش به سوی مردم صادر نکرد.

رئیس کل نیروهای نظامی ایران، گارد شاهنشاهی، و رؤسای نیروهای زمینی، دریائی با هم ملاقات کردند که بحران را بررسی کنند. پس از آن با حیرت کشورهای جهان اعلان کردند که نیروهای ارتش شاهنشاهی در بحران «بی‌طرف» خواهد ماند. این بیانیه با امضای جنرال قره‌باغی رئیس کل نیروهای ارتش ایران بود. آن تصمیم با فشار شدید تحمیل شد. نیروهای ارتش برایشان بسیار دشوار بود که از جنگ دست بکشند و طبق دستور داده شده به قرارگاه‌هایشان عقب‌نشینی کنند. تهران و شهرهای دیگر ایران به دست مهاجمین ستایش‌گر خمینی واگذار شد. مقاومت هرکس در برابر تصمیم ارتش با اعدام فوری روبه‌رو می‌شد.

گروهی وفادار به جنرال عبدالعلی بدری و دستیارانش با فرمان جنرال قره‌باغی مخالفت کردند و طرح یک کودتا علیه نیروهای خمینی و برقراری آرامش را داشتند، که فوراً جنرال بدری و متحدانش به وسیله افسرانی که دستورات قره‌باغی را اجراء می‌کردند، دستگیر و اعدام شدند.

در سرتاسر تهران ده‌ها نفر از افسران نظامی دیگر از فرمان قره‌باغی سرپیچی کرده بودند، که به وسیله تیم‌های ضربت زیرفرمان قره‌باغی و جنرال فردوست تیرباران شدند. یک فراری دیگر فرمانده نیروی هوایی جنرال حسین ربیعی بود، اگرچه ربیعی به وفاداری شدید به شاه شهرت دارد، اما در ساعات حساس بین روزهای نهم تا یازدهم فیروزی ۱۹۷۹، ناگهان اعلام کرد که او به «نیروهای انقلاب» می‌پیوندد. براساس گزارشاتی، به جنرال ربیعی قول زنده ماندن او و کمک به او برای ترک کشور، در مقابل همکاری او برای امنیت فرودگاهها و مناطق اطراف آنها برای رژیم خمینی داده شده بود. اما به محض این که ربیعی تغییر رأی داد دستگیر شد و چند دقیقه بعد در یک دادگاه غیرقانونی محاکمه گردید و تیرباران شد. در طول ۴۸ ساعت بعد حدود ۳۵۰ تن از افسران ایرانی که از فرماندهان رده بالای ارتش بودند. به وسیله تیم‌های قاتل حرفه‌ای به قتل رسیدند. ظاهراً اسامی آنها از کامپوترهای مراکز نظامی چاپ شده بود و سمت و رده فرماندهی هر شخص را در بخش‌های کنترل و اُجستیک، مخابرات و نیروی موتوری ارتش نشان می‌داد. بدین ترتیب آنهایی که حاضر به همکاری با «انقلاب» نشدند، فوری به قتل رسیدند.

متخصصین نظامی در حیرت بودند که چطور به سادگی نیروی نظامی ۳۵۰ هزار نفری ایران فلج و متلاشی شد. در این جریان نام جنرال رابرت هوایزر از نیروی هوایی ایالات متحده امریکا مرتباً ذکر شده است. جنرال هوایزر که در آنوقت به عنوان مرد شماره ۲ ناتو در بروکسل زیر نظر الکساندر هیگ خدمت می‌کرد، در اوایل جنوری و چند روز قبل از ملاقات گوادلوپ که در آن کارتر به دولت‌های المان غربی و فرانسه اعلام کرد که امریکا شاه را کنار می‌گذارد، برای بررسی اوضاع به ایران مأموریت یافت. برنامه مسافرت او فقط برای مدت سه روز بود، ولی هوایزر تا اوایل فیروزی ۱۹۷۹ یعنی بیشتر از یکماه پس از ورودش در ایران باقی ماند. از سوم جنوری تا چهارم فیروزی جنرال

هواپزر، هر روز با جنرال‌ها و فرماندهان عالی‌رتبه نیروهای نظامی ملاقات داشت و فشار در ایران زیاد می‌شد. در شانزدهم جنوری، شاه کشور را برای «مرخصی» بدون بازگشت ترک کرد. ارتش که فرمانده کل قوایش اکنون در خارج از کشور بود، سردرگم و ناآرام بود. شاه اول به مصر و بعد از آن به مراکش رفت، در هر دو کشور، براساس گزارشاتی رهبری ارتش به شاه تلیفون زد و اجازه خواست که علیه خمینی حرکت کند. شاه قبول نکرد. بعداً شاه گفت که او منتظر اجازه از واشنگتن بود تا مستقیماً با خمینی رودررو شود، گفته‌ای که بسیاری از ایرانیان را متنفّر کرد. این اظهار بدین معنا بود که شاه آشکارا قبول کرد که او همیشه آلت دست و دست‌نشانده واشنگتن بوده است.

جنرال هواپزر که مرتباً با برژینسکی در تماس بود، به جنرال‌های ارتش ایران گفته بود که نباید به هر قیمتی ارتش را علیه خمینی حرکت دهند، هواپزر گفت که اگر این کار را بکنند، ارتش امریکا آنها را ترک کرده و ارسال تمام احتیاجات اسلحه و مهمات و قطعات نظامی را متوقف کرده و «ارتباطشان را قطع خواهد کرد.» جنرال هواپزر نه یک کودتا، بلکه چندین کودتای نظامی را در ایران عقیم کرد. کار اصلی او این بود که جنرال‌ها را مطمئن کند که اگر زمانی فرا رسد که دولت غیرنظامی خمینی نتواند در مقابل نیروهای انقلابی واقعی مقاومت کند، آنوقت ایالات متحده از یک حکومت نظامی در ایران پشتیبانی خواهد کرد. بسیاری از جنرال‌ها با این اطمینان قانع شده و بسادگی عقب نشستند و منتظر پیش‌آمدها شدند و وقتی مردم مسلحانه به خیابان‌ها ریختند، هیچ کاری نکردند. یک منبع در واشنگتن پُست اظهار داشت که هواپزر روی فرماندهان نظامی در ایران واقعاً کار کرد و واقعاً خیلی روی آنها حساب باز کرد. یک جنرال ایرانی درباره جنرال خسرو داد که گزارش شده که شاید یکی از کودتاچیان باشد، چنین می‌گوید:

«صورت خسرو داد را دیدم، وقتی از یک جلسه با هواپزر بیرون می‌آمد، او مانند یک نفر بی‌طرف به نظر می‌رسید.» او بعداً به وسیله یکی از گروه‌های وابسته به خمینی اعدام شد.

به بعضی از جنرال‌ها، هواپزر گفته بود که او باور ندارد که شاه بتواند دیگر به ایران برگردد و از این جهت دولت کارتر می‌خواهد که بین ملاها و ارتش مشارکت برقرار شود. جنرال قره‌باغی احتمالاً به نمایندگان که با گروه مشاورین خمینی مذاکره می‌کردند این اعتماد را تلقین کرده است.

یک چیز واقعیت دارد و آن این که بدون مأموریت جنرال هواپزر خمینی به این راحتی نمی‌توانست به قدرت برسد و ملت ایران با یک حمام خون با ابعاد زیاد و احتمالاً جنگ شهری روبه رو می‌شد. در صورت وقوع چنین حادثه‌ای، در نهایت بسیاری از تحلیلگران ایرانی و خارجی معتقدند که نیروهای افراطی در اردوگاه خمینی با شکست روبه رو می‌شدند و میان‌روها مجبور به مصالحه می‌گردیدند. این نوع مصالحه احتمالاً در حدود قراردادی بود که قبلاً بین بختیار و بازرگان به توافق نزدیک بود. در آن صورت براساس نظر یک جنرال سابق عالی‌رتبه، خمینی فوراً به وسیله بخش اطلاعاتی ارتش به قتل می‌رسید و پیروانش پراکنده می‌شدند. البته چنین اتفاقی به هیچ وجه رخ نداد. در عوض از آن تعداد ۱۹ تا ۲۰ جنرال ایرانی که بیانیۀ بی‌طرفی به نفع خمینی را در نهم فبروری امضاء کردند، حداقل ده نفر آنها به وسیله «ساواما»ی خمینی و پاسداران انقلاب در هفته‌های اول بعد از انقلاب تیرباران شدند. چند نفر دیگر هنوز در ایران در زندان هستند و فقط تعداد کمی از آنها باقی ماند. می‌گویند که جنرال فردوست رئیس ساوامای رژیم خمینی است، و قره‌باغی تا تابستان ۱۹۸۰ در داخل ایران نقش مهمی در نیروهای نظامی رژیم خمینی اجرا کرد. از بقیه کمال حبیب‌اللهی که چند ماه بعد از انقلاب از ایران فرار کرد ولی براساس گزارشاتی هنوز با ارتش رژیم خمینی از داخل ایالات متحده ارتباط خود را حفظ کرده است و جنرال طوفانپان که هم اکنون نیز در امریکا به صورت مخفی زندگی می‌کند، بقیه امضاء کنندگان بیانیه مرده‌اند. جنرال هواپزر، دوباره به پایگاه نیروی هوایی اسکات در ایلنویز برگشت و

به سمت فرماندهی پروازهای نظامی برگزیده شد. او هیچ وقت مأموریت خود را به طور کامل به هیچ کس توضیح نداده است.

بهترین ارزیابی از رژیم خمینی به وسیله نخست‌وزیر بختیار چند روز قبل از این که از او توسط مردم عادی سلب قدرت شود، داده شده است. او خمینی را اینطور ارزیابی می‌کند: «خمینی یک فرد نفهم و ناآگاه، حسود و منفی باف و مخربی است. اطرافیان خمینی یک باغ وحش واقعی هستند که شامل افرادی مشکوک و غیرقابل اعتماد می‌باشند. بیش از نصف مردمی که در خیابان‌ها علیه من فریاد می‌زنند بی‌سوادند، و به جای رفتن به مسجد باید به مدرسه بروند. آنچه که خمینی در طول مدت چند هفته خسارت وارد آورده، به مراتب بیشتر از صدمات رژیم شاه به ایران در طول مدت ۲۵ سال گذشته بوده است.»

اما این که خمینی در ماه‌های آینده چه خواهد کرد، چیزی است که واقعاً جهان را مبهوت خواهد نمود.